

# یادداشت‌های پیرامون

## مسئله اتحادیه‌های کارگری

برای مبارزات کارگران، همچون سایر زحمتکشان، قیام بهمن ماه نقطه عطفی بود. با درهم شکستن ابزار سرکوب و خفقان دولتی (ارتش و پلیس) و مسلح شدن مردم توازن قوا مابین زحمتکشان و طبقه حاکم تغییر کیفی کرد. دامنه آزادیهای دمکراتیک موقتا گسترش بیسابقه‌ای یافت و زمینه‌مناسبی برای گسترش مبارزه طبقاتی فراهم گردید. طبقه کارگر، که برهبری کارگران صنعت نفت، بافداکاری بی‌نظیر و اعتصاب عمومی اهریمن شکستن سلطنت را ساقط کرده بود حالا میبایست از زمینه بدست آمده استفاده کند و برای پی‌ریزی مبارزات گسترده‌تر و پردامنه‌تر آینده به‌کار سازمان‌دهی و تشکیلات بپردازد و تمام‌اقتدار عقب مانده‌تر طبقه را هم بداخل کار تشکیلات و مبارزه بکشاند. زمینه اینکار فراهم بود. نطفه‌های آن در سازمانهای "رهبری کننده اعتصاب" (کمیته‌های اعتصاب) وجود داشت و شک نیست جنبش کارگری در این مسیر گام گذاشت. شوراها در سطوح مختلف مرتب ایجاد میشدند و توسط آنها کارگران میکوشیدند از انتصابات نابجا و بازگشت ترور و خفقان به محیط کارخانه جلوگیری کنند. سالنها و اطاق‌های دانشگاه‌ها، زمینهای بایر اطراف تهران مرکز جلسات پیاپی کارگران

## یادداشت‌هایی پیرامون مساله ۲۱/۰۰۰

کارخانه‌های مختلف شد. خانه کارگر تحت فشار بدست خود کارگران افتاد و به مرکز جمعیت کارگران و بیکاران بدل گشت. همه‌جا صحبت از سندیکا و ایجاد سندیکای واقعی، اتحادیه واقعی و کنفدراسیون سراسری کارگران بود...

امروز پس از ۵ ماه که از قیام میگذرد از آن شور و شوق اولیه چندان خبری نیست. علیرغم بحران عمیق اقتصادی که فشارش بردوش کارگران روزبروز بیشتر میشود، علیرغم اینکه طبقه حاکم علنا "حملات خود را برعلیه طبقه کارگر آغاز کرده است، دیگر جلسات کارگری در دانشگاهها برگزار نمیشود. خانه کارگر خلوت و عملا "متروک شده است.

علت این پدیده فروکش مبارزه نیست. بلکه بی نتیجه ماندن آن مبارزات مشخص درجهت ایجاد سندیکاهای مستقل توده‌ای است. آنچه از آنهمه شور و مبارزه برای ساختن سندیکا بیرون آمد تعدادی سندیکای کاغذی است که تشکیلات واقعی آن از هیات موسسین فراتر نمیروند. تعدادی سندیکاهای وابسته به دولت و در خدمت کارفرما که منجمله توسط حزب توده ایجاد شده، عملا "با سندیکاهای زرد سابق تفاوتی ندارند، و تعداد معدودی سندیکاهای مستقل که اغلب دوام زیادی نیاوردند واکثرا "یکی دوماه که از تشکیلشان میگذشت عملا "روی کاغذ وجود داشتند. با فقدان سازماندهی و تشکیلات رزمنده کارگری طبقه حاکم موفق شده قدمهای اولیه را در جهت برگرداندن خفقان و اطاعت کورکورانه به محیط کارخانه‌ها بردارد. طبقه حاکم امروز حتی از دوران سلطنت هم بیشتر به این خفقان نیاز دارد، چرا که در شرایط بحران فراگیر اقتصادی هستیم. با چنین نتایجی تعجب نیست که آن شور اولیه‌ای بین برود و لبخندها برلبها بخشکد.

این مساله مخصوصا "برای گروههای سیاسی که پایه‌های استراتژی خود را ساختن سندیکاهای مستقل قرار داده بودند مایوس کننده بوده است. علی‌الخصوص که برخی، بجای آنکه آن استراتژی عجولانه و یکطرفه را مورد بررسی دقیقتر قرار دهند، از به‌ثمر نرسیدن آن بیکباره نتیجه گرفته‌اند که جنبش کارگری در ایران بقدری نابالغ و عقب مانده است که مبارزه در جهت ایجاد تشکیلات مستقل کارگری در مرحله فعلی بیفایده است و باید یک قدم بعقب گذاشت و فعلا "اینجا و آنجا به مبارزات صنفی دامن زد. این نتیجه حتی بیشتر از آن استراتژی خطرناک و عجولانه است. مبارزات طبقه کارگر ایران، که منجر به سرنگونی سلطنت شد، از لحاظ کمیت و کیفیت در سطح جهانی کم‌نظیر است. اشکال را نمیتوان در عقب‌ماندگی جنبش جستجو کرد. مخفیگاه آن جای دیگریست.

سازمانهای مبارزه طبقاتی (از آنجمله سندیکاهای سازمانهایی نیستند که بتوان

آنها را به میل واراده شخصی یا گروهی ایجاد کرد - یا بعبارت بهتر تاسیس کرد. سازمانهای مبارزه اگر بخواهند واقعی باشند، میباید محصول مبارزه و مطابق با ضروریات آن باشند. سازمان از مبارزه تغذیه میکند، همانطور که گیاه از آب و خاک. چگونگی تشکیل و شکلگیری آنها از شکل مشخص جریان مبارزه طبقاتی جداپذیر نیست. مساله سندیکا را هم باید در همین چارچوب بررسی کنیم. ولی ابتدا باید بچند مساله اساسی تاریخ جنبش کارگری توجه کنیم.

این درست است که سندیکاها پدیده‌ای عام هستند و هر جا جنبش کارگری بوده آنها هم نهایتاً " بوجود آمده‌اند. ولی نحوه پیدایش و برنامه و سامانندی آنها همه‌جا یکسان نبوده. شرایط متفاوتی که در آن مبارزه طبقاتی جریان پیدا میکند اشکال گوناگون تشکیلاتی را ایجاد و ایجاد میکند. به دونمونه متفاوت توجه کنیم.

در انگلستان (مهد دمکراسی بورژوائی و جنبش اصیل سندیکاهای صنفی) سندیکاهای بطور خودبخودی از داخل مبارزات صنفی طبقه کارگر بیرون آمدند. جنبش کارگری برای مدتی طولانی ماهیتی تماماً " صنفی داشت. طبقه کارگر حزب مستقلی نداشت حزب کارگر در آغاز قرن بیستم، اساساً " بعد از جنگ جهانی اول یعنی بعد از آغاز انحطاط سروری انگلستان در بازار جهانی بود. که اهمیتی یافت و تبدیل به وزنه‌ای شد. تا قبل از آن سندیکاها تنها سازمانهای مبارزه طبقه کارگر - یا بهتر بگوئیم قشر مرفه طبقه کارگر (اشرافیت کارگری) - بودند. در آنموقع بورژوازی انگلستان بازار جهانی را در انحصار خود داشت و از منابع مادی بی‌پایان برخوردار بود. و میتوانست بخشی از ثروت خود را به مرفه نگهداشتن نسبی اقشاری از طبقه کارگر اختصاص دهد. سندیکاها برای درآوردن این ثروت از چنگال بورژوازی کفایت میکردند، بدون آنکه وجودشان پایه‌های حکمرانی طبقاتی را بخطر بیندازد. یا برای بورژوازی ایجاد نگرانی کند. بورژوازی از قدرت خود جهت مهار کردن جنبش کارگری و محدود کردن آن در چارچوب صنفی - رفرمیستی مطمئن بود و از اینجهت ترسی از بسیج طبقه کارگر نداشت. بلکه خود در مبارزاتش برای تسلط سیاسی در سطح ملی بر علیه فئودالیزم و اشرافیت از آن بهره می‌برد. بورژوازی جوان، تازه‌نفس و از لحاظ اجتماعی مترقی بود. حفظ و تحول جامعه بورژوا خود رفرمهای پی‌درپی را ایجاد میکرد. مبارزات سندیکاها برای اصلاحات اجتماعی برای بورژوازی خطری نبود، بلکه جناحهایی از بورژوازی از آن سود می‌جستند. مجموعه این عوامل پایه‌های سندیکاهای صنفی (وازلحاظ سیاسی رفرمیستی) مستقل کارگری (اشرافیت کارگری) را ممکن ساختند.

اگر به شکلگیری جنبش کارگری در روسیه (یا حتی اطریش و آلمان) نگاه کنیم با پدیده‌ای برعکس برخورد میکنیم. در اینجا لازم بود اول حزب طبقه کارگر ایجاد شود و

حزب بود که توانست طبقه کارگر را بیدار کند و در جهت ساختن تشکیلات سندیکایی توده‌ای سوق دهد و یاری کند (در انگلستان برعکس سندیکاها، بعد از قرن‌ها مبارزه، در دوران انحطاط سروری انگلستان بر بازار جهانی بسمت ساختن حزب رفتند). در اینجا جنبش کارگری ابتدا بصورت یک جنبش سیاسی - جنبش حزبی - آغاز شد. اولین قدم این بود. سندیکاها اساساً در این کشورها (مخصوصاً روسیه) ناشناخته بودند. حزب بود که آنها را پایه‌گذاری، سازندگی، ورهبری کرد. بورژوازی نه قدرت ارضاء خواسته‌های صنفی طبقه کارگر، یا اقشاری از آنها، داشت نه آن تسلط اجتماعی که بتواند مبارزات سیاسی را با تسلط و قدرت، آرام آرام، پیش برد. بنابراین از بسیج جنبش کارگری بیش از هر چیز هراسان بود. در این شرایط جنبش کارگری، علیرغم مبارزات درخشان، نمیتوانست بخودی‌خود به ساختن سندیکاهاى مستقل منجر شود. از لحاظ تشکیلاتی در همان اشکال نطفه‌ای باقی میماند. این بدان معنا نبود که طبقه کارگر برای مبارزه نابالغ بود بلکه مبارزه از همان ابتدا میباید از سطح عالیتری آغاز میشد. از سطح سیاسی، لازم بود حزب بآن انسجام و نفوذی در طبقه کارگر برسد که تاثیرش بر طبقه محسوس شود تا کار تشکیل سازمانهای توده طبقه (سندیکاها) بتواند با موفقیت به پیش رود.

دومثال بالا بیانگر دنمونه کلاسیک تحول جنبش کارگری و شکل‌گیری سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر است. شکل‌گیری جنبش کارگری در تمام کشورها مطابق با یکی از این دو مثال (گاهی با اندکی تداخل) بوده است. اندکی تامل نشان میدهد در شرایط کنونی ایران مثال دومی باید راهنمای استراتژی گروهها و احزاب انقلابی باشد. در کشورهای عقب مانده و شبه مستعمره ضعف اقتصادی و ایدئولوژیک بورژوازی بومی، فقدان سنن دموکراسی بورژوائی، فشار امپریالیسم، و رشد نسبتاً سریع طبقه کارگر، هیچ زمینه‌ای برای دموکراسی بورژوائی یا دولت دموکراتیک بورژوائی پایدار باقی نمیگذارد.

دولتهای اینگونه کشورها یا اساساً وابسته امپریالیسم و نوکر آنها هستند یا گاهگاهی سعی میکنند با بسیج توده‌ها حالتی بناپارتنیسی گرفته و از امپریالیسم استقلال نسبی کسب کنند. ولی بنا بر شرایطی که برشمرديم این بسیج‌ها باید کاملاً محدود و تحت کنترل باشد. سندیکاهاى کارگری یا نباید وجود داشته باشند یا باید کاملاً تحت کنترل دولت باشند. هرگونه جنبشی برای ایجاد سندیکاهاى مستقل از دولت و طبقه حاکم مورد بیرحمانه‌ترین حملات قرار میگیرد تا در نطفه خفه شود. واضح است تشکیل سندیکای مستقل و تحت کنترل واقعی خود کارگران مستلزم تدارکات کافی برای دفاع از سندیکا و مبارزات آن در مقابل حملات دولت است چنین تدارکی عملی کاملاً سیاسی

است و احتیاج به مبارزه سیاسی دارد. (مساله دفاع فقط جنبه نظامی آن نیست، بسیج افکار عمومی حربه برنده‌تری است). پس احتیاج بدین دارد که حزب آبدیده سیاسی در ساختن سندیکا درگیر باشد. در این رابطه نکته دیگری را باید اشاره کرد. در کشورهای عقب مانده پیدایش طبقه کارگر و شکل‌گیری جنبش کارگری در شرایط فجیع‌ترین خفقان سیاسی و فرهنگی صورت می‌گیرد. چنین شرایطی اگرچه می‌تواند زاینده مبارزات انفجاری و خیلی شدید و گسترده‌ای باشد ولی فضاهای مناسبی برای پیدایش آگاهی طبقاتی (حتی آگاهی صنفی اصیل) نیست. جنبش خودبخودی طبقه کارگر بعلت سطح نازل سازماندهی، و ماهیت تماما "خودانگیخته آن باعث ایجاد آگاهی صنفی اصیل و همه‌جانبه در طبقه نمی‌شود. بیدارکردن طبقه کارگر و شکل دادن به نطفه‌های اولیه آگاهی طبقاتی که در چنین مبارزاتی ایجاد میشوند، خود احتیاج به کار مداوم، صبورانه و وسیع حزبی دارد.

ممکن است سوال شود که اگر بعلت شرایطی که در بالا ذکر شد امکان ایجاد تشکیلات مستقل سندیکائی با دوام، بطور خودبخودی نیست، پس چگونه ایجاد تشکیلات مستقل سیاسی امکان دارد؟ جواب باین سوال ساده است. حزب سازمان قشر پیشروی طبقه است و سندیکا سازمان توده طبقه. تشکیل حزب عمدتا "متکی بر سازماندهی آگاهانه، و بعضا" متکی بر مخفی کاری است. کادرهای حزبی همه بکاری که میکنند آشنا و آگاهند. ولی سازماندهی سازمانهای توده طبقه نمیتواند متکی بر مخفی کاری باشد. واضح است در شرایطی که برشمرديم ایجاد حزب مستقل از تشکیلات سندیکاهای مستقل سهلتر است. مسلم است که قشر پیشروی کارگری، یعنی قشری سیاسی از طبقه که به منافع طبقاتی خود آگاهی دارد، در ایران موجود است. مساله تشکل و سازماندهی این قشر، و اتحاد آن در یک سازمان واحد (حزب طبقه کارگر) مساله مرکزی دوران کنونی است.

نکات بالا در مورد سندیکا را از یک دیدگاه دیگر نیز باید مورد توجه قرار داد. از دیدگاه عصری که در آن زندگی میکنیم. گذشته از تفاوت‌های جغرافیائی و تاریخی، در عصر امپریالیزم تحولاتی (بامهمتر بگوئیم انحطاط‌هایی) در سندیکاهای کارگری مشهود است که کم‌وبیش عمومیت دارند. و آن جریان ادغام شدن آنها در تشکیلات دولتی است. یعنی رهبری اتحادیه‌ها رفته‌رفته، کاملا" از کنترل اعضاء اتحادیه‌ها خارج شده و به‌عمال سرمایه انحصاری و دولت گماشته آنها تبدیل شده‌اند. ریشه این تحول در تحولات اقتصادی و زیربنائی خود امپریالیزم است. یعنی تبدیل سرمایه‌داری رقابت آزاد به سرمایه‌داری انحصاری، سندیکاهای کارگری در این دوره دیگر نمیتوانند از رقابت مابین بخشهای مختلف سرمایه‌استفاده کنند. بلکه با طبقه حاکم منسجم و متحدی روبرو هستند که از نزدیک با قدرت دولتی گره خورده است. بنابراین،

## یادداشت‌هایی پیرامون مسأله ۲۵/۰۰۰

سندیکاهائی که برنامه‌شان گرفتن حقوق کارگران در چارچوب نظام سرمایه‌داری است (سندیکاهای رفرمیست) فقط میتوانند روی همکاری با دولت حساب کنند. تئوری جدید بورکراسی سندیکائی بطور کلی رها کردن دولت از چنگال سرمایه‌داران و تضعیف وابستگی آن به تراست‌ها و کارتل‌هاست. که در واقع ایدئولوژی بورکراسی و اشرافیت کارگری است که صرفاً " برای بچنگ آوردن خرده‌نانی از سفره سرمایه انحصاری مبارزه میکنند .

لازم بتذکر است که از این امر نباید نتیجه گرفت که برای انقلابیون دیگر کار در اتحادیه‌های کارگری ضروری نیست. انقلابیون هرچاکه توده‌ها هستند باید باشند. حتی جاهائیکه تحت شدیدترین کنترل پلیس و ارتجاع باشد. نتیجه بحث بالا اینست که اولاً " در مبارزه داخل اتحادیه‌های کارگری و برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری در عصر امپریالیزم دو شعار مرکزی مبارزه وجود دارد. یکی استقلال کامل سندیکا از دولت و کارفرماها، و دومی دموکراسی سندیکائی، یعنی اینکه سندیکاهاکاملاً " تحت کنترل خود کارگران باشد و سطح حقوق مدیران، و نمایندگان و کارکنان تمام وقت سندیکا از حقوق یک کارگر ساده فراتر نرود، و اینها همه تحت کنترل مستقیم کارگران باشند، بطوریکه هر وقت کارگران خواستند بتوانند آنها را عوض کنند.

دوما " تحقق دادن به این دو شعار خود مبارزه‌ای جدی و طولانی است چون، بنابه همه بحث‌های بالا، چنین مبارزه‌ای با مقاومت متحد دولت و سرمایه‌داران روبرو میشود، و بناچار به برخورد طبقاتی میکشد. برای سندیکاهای امروز دو راه بیشتر موجود نیست. اگر بخواهند برنامه‌شان را در چارچوب سرمایه‌داری و جامعه بورژوا محدود کنند، تبدیل به یکی از ابزار سرمایه‌داری انحصاری برای حکومت بر کارگران و برقراری نظم و انضباط کارخانه میشوند (راهی که از جمله حزب توده راهنمای عمل خود قرار داده‌است). راه دیگر اینست که آگاهانه تبدیل به ابزار جنبش انقلابی طبقه کارگر در جهت سرنگونی فرمانروائی طبقاتی شوند. یعنی از برخورد طبقاتی نهراسند بلکه آنرا در برنامه خود قرار دهند و برای آن تدارک ببینند.

بطور کلی سندیکاهای رفرمیست دیگر نمیتوانند مستقل باشند. و بنوعی سندیکای زرد تبدیل میشوند. در عصر امپریالیزم تنها سندیکاهائی میتوانند مستقل باشند که برنامه خود را بر مبنای مبارزه طبقاتی قرار دهند نه سازش طبقاتی. در عصر امپریالیزم این بدین معنی است که از رسالت انقلابی طبقه کارگر آگاه باشند و آنرا در برنامه خود بگنجانند، بنابراین علاوه بر خواستهای صنفی و دمکراتیک، خطوط کلی خواستهای انتقالی، که در کتاب برنامه انتقال برای انقلاب سوسیالیستی بیان شده‌اند ( و امروزه

تنها برنامه مبارزه طبقاتی است) ضرورتاً " باید در برنامه سندیکا قرار داشته باشد. (۱)  
گذشته از ملاحظات تئوریک این مساله را میتوان با مثالهای متعدد نیز نشان داد  
مثلاً:

۱- حملات چماق بدستان به تظاهرات کارگران بیکار، که منجر به کشته شدن ۴ نفر کارگر و مجروح شدن عده بیشتر (در تبریز، اصفهان) شد، یا تیراندازی پاسداران به تظاهرات کارگران پارس مینو که منجر به مجروح شدن ۱۵ نفر و قتل عده‌ای شد بخوبی مردم گارد محافظ کارگری را برای دفاع از برگزار کردن یک تظاهرات ساده و با اهداف کاملاً محدود نشان میدهد. داشتن گارد محافظ برای دفاع از مبارزات باید در برنامه هرسندیگائی باشد که ادعای استقلال میکند (خواست پنجم برنامه انتقالی. به کتاب برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، انتشارات زبرجد، ص ۲۹، نگاه کنید).

۲- تجربه کارگران در مبارزه بر علیه اخراج و عقب افتادن پرداخت دستمزدها بخوبی لزوم رفتن بسمت کنترل کارگری در این مبارزات را نشان داد (مثل نمونه کارگران متوساک). کنترل کارگری باید در برنامه هرسندیگائی گنجانده شود.

۳- مبارزاتی که کارگران (مثلاً در کارخانه زامیاد) برای جلوگیری از تخلیه موجودی انبار کارخانه انجام دادند (تا در صورت لزوم بتوانند با فروش آنها مزد خود را بپردازند)، یا مبارزات متعددی که بر علیه اعتصاب شکنی انجام گرفته بخوبی لزوم صف اعتصاب برای جلوگیری از ورود اخلاگر و اعتصاب شکن بداخل کارخانه را مطرح میکند.

۴- امروزه واضح است با برگزار نکردن انتخابات مجلس موسسان و فراخواندن مجلس خبرگان بجای آن دولت میخواهد جلوی هرنوع شرکت مردم در تدوین قوانین، منجمله کانون کار، را بگیرد. مبارزه برای قانون کار مترقی از مبارزه برای تشکیل مجلس موسسان جدا نیست. خواست مجلس موسسان باید در برنامه هرسندیگائی باشد. بدون چنین برنامه‌ای مبارزه نمیتواند جلو برود و بدون مبارزه هم تشکیلات معنایی ندارد. (۲)

\*\*\*

(۱) در مورد شرایط مشخص کنونی در ایران این مساله آشکار است. دولت "انقلاب اسلامی" و نظریه پردازان آنها نه تنها حق سندیکای مستقل، بلکه حق هیچ حرکت مستقلی را برای توده‌ها قائل نیستند. شعار آنها اساساً "اینست که مردم خود صلاح خویش را حتی نمیدانند چه برسد به اینکه بتوانند در جهت آن مبارزه کنند. این خبرگان هستند که صلاح مردم را میدانند و میتوانند در جهت آن گام بردارند و مبارزه کنند.

(۲) ←

## یادداشت‌هایی پیرامون مسأله ۲۷/۰۰۰

لازمه بوجود آمدن سندیکای انقلابی اینست که کارگران انقلابی مجهز ببرنامج انقلابی (برنامج انتقالی) در رهبری آن قرار گیرند. وبا وحدت آهنین خود دفاع از پیشرفت مبارزات آنرا تضمین کنند.

از تمام بحث بالا میتوان نتیجه گرفت لازمه ایجاد سندیکا در عصر کنونی شکل‌گیری و سازمان‌یابی یک قشر سیاسی آگاه در طبقه کارگر، و نهایتاً "وحدت آن در یک سازمان واحد سیاسی یعنی حزب انقلابی طبقه کارگر است. اساساً" توده کارگران نمیتوانند بیکباره سیاسی و آگاه شوند. شکل گرفتن یک قشر سیاسی و انقلابی در میان کارگران نه تنها لازمه پا گذاشتن جنبش کارگری در عمل مستقل سیاسی است، بلکه لازمه بی‌چون و چرای نظام یافتن جنبش کارگری است. قشر پیشرو طبقه است که میتواند توده را بحرکت درآورد و لاغیر. امروزه فقط طبقه کارگر است که میتواند رهبری تمام مبارزات مترقی را در دست بگیرد و در مقابل حملات پی‌درپی ارتجاع بحقوق مردم ایستادگی کند، وجود جنبش کارگری تنها ضامن پیشرفت اجتماعی و فرهنگی هر جامعه است.

پس در شرایط موجود شکل‌گیری یک قشر سیاسی، آگاه و انقلابی و متحد در داخل طبقه کارگر مسأله اصلی انقلاب ماست. و محور اصلی مبارزه در جهت سازمان دادن جنبش کارگری باید همان باشد در اینراه است که مبارزات زیر باید مددکار فعالیت‌های آتی باشد.

۱- تشکیل جناح مبارز کارگری در کارخانه‌ها و تمام سازمانهای کارگری. عناصر آگاه و سیاسی کارگری باید در کارخانه‌ها اختلافات ایدئولوژیک را سد راه اتحاد در عمل قرا رندهند. و حول یک برنامه عمل مبارزه طبقاتی در سطح کارخانه متحد شوند و جناح کارگران آگاه، سیاسی و مبارزه را ایجاد کنند. اختلافات ایدئولوژیک را میتوان در همان چارچوب بحث کرد. عمل متحد این جناح میتواند نقش موثری در شکل‌گیری جنبش کارگری و ایجاد سازمانهای آن داشته باشد.

۲- مبارزه برای حق آزادی بیان، تجمع و تظاهرات برای کارگران در کارخانه‌ها و در سطح کشور. حق کارگران به دسترسی به مطبوعات سیاسی. باید کارخانه‌ها بروی مطبوعات سیاسی باز باشد.

(۲) با ملاحظه مشکلات ایجادسندیکاهای مستقل آنچه امروز عده‌ای عمده کرده‌اند تشکیل شوراهای و کمیته‌های کارخانه است. این مسلم است که در شرایط فقدان سندیکاهای انقلابی کارگران باید آماده باشند در صورت بروز مبارزه با تشکیل شوراهای و کمیته‌های کارخانه‌ها آنرا سازماندهی کنند، و باین دلیل پیشگامان کارگری باید مدام اهمیت این نهادها را بکارگران توضیح دهند. ولی باید آگاه بود که شوراهای کارخانه جای سندیکاهای را که توده کارگران یک صنف یا شاخه صنعتی در آن متشکل هستند نمیگیرد. اگرچه میتواند اولین قدم در راه ایجاد آن باشد.



با ضرب و جرح افرادی که مقابل کارخانه هاروزنامه میفروشدند شدیداً مبارزه شود . کارگران هم مانند هم‌افراد جامعه حق دارند آگاهی سیاسی پیدا کنند و از مسائل سیاسی که سرنوشتشان در گرو آنست اطلاع پیدا کنند و برای خواسته‌های سیاسی خود مبارزه کنند .

### ۳- تشکیل کنگره سراسری کارگران مبارز

در مقابل حملات وسیعی که سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داران بحقوق کارگران آغاز کرده‌اند ، کارگران میباید خط مشی و برنامه واحدی اختیار کنند . همبستگی طبقاتی ضرورت اجتناب‌ناپذیر مقابله با حملات سرمایه‌داران است . برای اینکار نمایندگان واقعی کارگران میباید از سراسر کشور گرد هم آیند ، و مسائل کارگران را مابین خود به بحث بگذارند و برنامه و خط‌مشی واحدی اتخاذ کنند . این کنگره میتواند سرآغاز وحدت جناحهای مبارز کارگری و قدم موثری در جهت شکل‌گیری حزب سراسری طبقه کارگر باشد .

فرها حسامی

۱۳۵۸/۵/۱